

Handwritten text at the top of the page, possibly a title or date.

Handwritten characters, possibly 'س' and 'ب'.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

...	...
Kalam	Esat el.
Yeni Ka	o
Eski Kayit No.	1183

اب
 ت
 ج
 د
 هـ
 و
 ز
 ح
 ط
 ق
 ك
 ل
 م
 ن
 و
 هـ
 ي



Handwritten characters below the circular stamp, possibly '1183'.

رسالة في الحيرة والاحتيا القلا
الكرامات اني سيد الله تعالى
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الملقم عباده الهداية اليه
الموجب بايمانهم الكرامة عليه
والصلوة والسلام على اشرف
وسايل العباد لديه محمد وآله
الهداة اليه وبعد چون در اين جزء
زمان که اين عرق بجهت عصيان و مصدوم

صديقه

صدقات و غير حيران طليل ظل اله تعففت تمام
عمري صنایع و منمو خلوت با سر و غفلت ملکه
جمعی در حیرت یافته از جهته لوجهم وقوع حجر
بر خلیفه در اصل خلقت و در آثار سلوک
با خلیفه چنانکه طریقه فرقه ضاله است اعمه احاطه
از اهرست است که جمیع قبايح صادره از اهل
جهان را نسبت میدهند بخالق عالمیان
با اینکه نسبت دادن بعضی از آنها بخودشان
بلکه با دنا ریششان کمال تنفر و بغیر اهرست است

مضمون غلط و جمله سودا را بر شکر عجبس و افزاید
و از این نسبت متعاشی و بهر معنی که دست رس باشد
در بعضی میگویند و چون عقیده مذکوره از عقاید
باطله و باطلان آن از ضروریات مذموب لایمیه
و از بیانات کتاب سنتین و برای همین عقیده
و نقلیه در باطلان آن مستطاب است و در حدیث
ارجاب خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تصریح نموده
که ادشاع البدع فی الامم فحط العالم ان ینظر علمه
ومن لم یفعل فعليه لعنة الله یعنی وقتی که بدعتی
پدید آید

3
بهر ساینده بحث در میان است من پس
بر علما و اهل بیت که علم خود را ظاهراً هرگز دانستند و بهر
علم که اظهار نمیکند علم خود را پس بر او باطنیست
خداوند تعالی لهذا این شکسته تار و پود از هم گسسته
باقتضای ضیاع و ضعف استطاعت است
رفع شبهه مذکوره در محض تلبس اهل بیت است
گماشته میگوید که عمده آنچه در افواه و استند
مردم شایع و منشا شبهه شده چند چیز است
اول خبر ولد الزنا لایدخل الجنة است و

امثال آن از اخبار و وجه شبهه از حدیث مذکور
که هر چه در پیش است که جهت حرمان ولد را
در علم است و سبب آن ولادت از زناست
و درین عمل ولد را بد خلیقی نمیشاند و این حرکت را
مادری کشیده اند و عذاب مخوف ولد
بلبل والدین خلاف طریقه عدلیه فرقه با حرام
مخصوص نظر بآیه کریمه ولا تزر وازرة وزر اخرى
که از جمله آیات محکمات و مراد از مفاد
امثال این کلام که نص است بر عدالت ملک علم

مسلم جمیع فرق اسلام است ثانیاً این است
شبهه اخبار طینت است از جمله اخبار
مروی از عیسی بن الحسین علیه السلام قال ان
عز وجل خلق الطین من طینة علیین قلوبهم
و ابدانهم و خلق قلوب المؤمنین من نکت
الطینة و جعل خلق ابدان المؤمنین من واد
و نکت و خلق الکفار من طینة سجین قلوبهم
و ابدانهم فخلط بین الطینتین فمن نکت
یلد المؤمن الکافر و یلد الکافر المؤمن و من بهنا

يُصِيبُ الْمُؤْمِنَ أَسِيبَةٌ وَمِنْ هُنَا يُصِيبُ الْكَافِرَ

أَحْسَنُ قَلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ تَحَنُّنًا إِلَى مَا خَلَقُوا مِنْهُ

وَقَلُوبِ الْكَافِرِينَ تَحَنُّنًا إِلَى مَا خَلَقُوا مِنْهُ خِلَافَهُ

ظاهر حدیث است که آنجا آفرید پسران را

از کل بهشت بدنها و دلهای ایشان را و دلهای

مومنین را از بهمان کل آفرید و آفرید بدنها

ایشان را از پوست تر از آن و آفرید کفار را

از کل صخره و دلهای و بدنها ایشان را پس مخلوط

کرد آن هر کل را به یکدیگر پس از اینجاست که از مومنین

کافر

کافر متولد میشوند و از کافر مومنین متولد میشوند

و از اینجاست که از مومنین گناه سر میزند و از

کافر حسنه صادر میشود پس دل مومنین مایل است

بوی آنچه از آن آفریده شده اند و دل کافران

مایل است بوی آنچه از آن آفریده شده اند

همه بشهد از حدیث مذکور است که ظاهر

خلقت از علین موجب صفای نفس و عدم

میدانها و ملازمت خیرات و دخول

بهشت است و ظاهر خلقت از علین موجب

ظلمت نفس و میسر فساد و طهارت افعال متجیه
و در حال صریح است و این معنی عین جبار
و سلب اختیار است و جبار را این معنی بسیار
بلکه در مرتبه ~~تعالی~~ معنوی میباشد ثالث
آیات چند است از تشابهات مثل قوله تعالی
و لقد درانا جهنم کثیرا من اذن و الانس لهم
قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون
بها و لهم اذان لا یسمعون بها الخ وجه شبهه
آنکه چون ظاهر آیه است که ایجاد و خلقت بسیار

ارجمت و نفس از برار آباد نمون جهنم طهر است
پس بنا برین اعتبار بر بعد مکلف نیست در
استحقاق بهشت یا صریح و مثل قوله تعالی
یضل من یشاء و یدر من یشاء و امثال اینها
از آیات تشابه بسیار است پس گوئیم در حل
شکال این ظواهر علی الاطلاق که جناب
خالق البرایا قنبر از خلقت بریه بعد از آنکه
میدانست آنچه را که ایجاد خواهد نمود و آنچه را
که بر هر یک از آنها وارد خواهد ساخت و آنچه را

که از هر یک از اینها صادر خواهد شد و هر یک
از این تکلیفها را میدانت که عدد اختیار
در در تکلیفها کار خواهد کرد از اوقات
صیغه و ایمان و کفر و همچنین جمیع وقایع
اعمال ایشان را در ازل میدانت که بسیار
و خواهند مباشرت نمود پس ارواح اهل
تکلیف را با امر مساوی و قابل خیر و شر
ایجاد نمود و چون میدانت که بعضی ایشان
بخیار خیر محض را که ایمان است اختیار

خواهند

خواهند که و بعضی دیگر شر محض را که کفر است
اختیار خواهند که و بعضی دیگر خیر و شر
بتفاوت اختیار خواهند چنانکه بعد جمیع
از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است
که ان الله عزوجل خلق الخلق يعلمهم علیهم
الیه و امرهم و انما هم فاما امرهم به من شیء
فقد جعل لهم السبیل الی الاخذیه و ما انما هم
عنه من شیء فقد جعل لهم السبیل الی ترکه و لا
یکونون اخذین و لا تارکین الا باذن الله تعالی

بیر حضرت صلوات علیه السلام فرمودند که خدا
عجل او را در خلق را و حال آنکه میدانت آنکه
که آخر ایشان بان غنمی میثه از کردار خود ایشان
پس او را فرمود تا هر متوجه ایشان گردانید پس هر چه
که آنها را بان مأمور کرد و ایند ممکن از فعل آن
نیز گردانید و از هر چه آنها را نهر منفی ممکن از
نیز آن نیز گردانید پس میباشد آنها فاعل
عی یا بارک عی مکرر بملکین از جانب خداست
مؤلف گوید که اخبار این مضمون بسیار

بلکه کجب معجز متواتر علاوه بر این عقلیه که
بدو ایجاد خلق از انبقرار وجه پس ایشان را
بذل تعلین و در بسیار امر باطاعت نمودند
در چهار عالم در وارد شده است و این رساله
و حیزه کنجایش ذکر آنها را ندارد پس از ایشان
بظهور رسید محمد آنچه را که از ایشان در رساله
از اطاعت و محصیت و علم سابق او را
بر معلوم منطبق شد پس مناسب حال هر یک
بدنه از طینت علین یا سحین قرار داد و نحو

و هر روز را در عمل مختار عمر بسیار را او کن
کرد آنکه چنانکه مختار عمل هر کس در بهشت و دوزخ
مکان برساند کرد از او بجهت او مرتب
فرمود پس از علیین و سبئین تابع
عمر برسان است چنانکه بهشت و دوزخ
در تابع عمر هر کس است لیکن چون تکلیف
علم در تکلیف اجمالی بود ابدان را که از
طبیعت علیین و سبئین ساخته قابل خیر و شر
و لیکن از هر چه ساخته از باب صحت نظام
تکلیف

تکلیف و امام حجت ~~تکلیف~~ عذر هر یک
که هر کس که از علیین بدن ~~تکلیف~~ صحت احوال
و همان مدت عمر خود ممکن ~~تکلیف~~ است برساند
که هر وقت که عمل شرر خلیفه ~~تکلیف~~ در او باشد
باشد و همیشه از راه اطاعت ~~تکلیف~~ حق
و از خوف بازجویت او ترک کند و هر وقت
عمل خیر خواهد کرد ~~تکلیف~~ قدرت و توانایی
بزرگ آن نیرو داشته باشد که فعل آن را
بجهت مخالفت در غم آید پس برکت

اولی است جمعا تقریبا الیه بجای آورد تا بزرگ
عبارت و فعلی طاعات مستحق ثواب و مستوجب
عقاب باشد و چنین نیست که خلقت
از علیین موجب فعل طاعات و عدم مکن
در این خلقت از سبب این موجب اقدام
بر عدم مکن از فعل طاعات باشد
واللزام آید که طاعت و معصیت جمعا و این
که در آنها مجبور بر محمول و از ترک آنها غیر
مستحب است چنانکه مذکور است جماعت اشاعره است

لا اله الا الله

از اهل سنت که جمیع اعمال مخلوق را بحال عالم
نسبت میدهند و میگویند ایشان بدست
خداوندی مثل قلم است در دست کتابت که او را
مقرر دارند بر معانی و بران میگردانند مثلا
میگویند زانرا خداوندی بر فروع ثواب و احوال
بر فعل لواط و قاتل را بر قتل میگردانند بدون
اینکه او را اختیار و قدرت بزرگ آنها
بدهد و بعد از آن بجهنم میبرد و عدالت میکند
که چرا زانرا کفری و مذاهب مذکور که لازم است

وہر لواط کوی و ہر اقل باحق کوی و مذ
مذکور کہ لازم از شہادت ثلاثت
باطرست برابین عقلیہ و نقلیہ اما از عقل
پس است کہ اگر نشان مختار باشد لازم
من آید کہ قبایح مثل فعل زنا و لواط و سایر اقسام
قتل و فساد فعل خداست و مکلف در
دست او ہے اختیار ہے چنانکہ میگویند
مسئلہ شمشیر را خدا ارتقا بدت او میدہد
و بیان میچسباند دولت او را بشمشیر بر میدارد

و لواط

و ہر کردن مظلوم میرند و الت رجوعیت را در
پہ اختیار زانی ہر فرج حرام میکند و فعل قبیح
از او بعد میآورد و بعد بکہتہ ہمین کار کہ خود
او او را بر آن داشته اورا عذاب میکند
و معلوم است بحکم عقدر کہ صد و راین قسم افضل
از خالق عالم از جملہ محالات و دشنا و انہا
با و از اربع قبایح است و ایضا اگر ندرہ در فعل
خود ہے اختیار باشد لازم میآید سقوط
بلکہ قبیح آنہا ہے از جملہ شروط جواز جنس

فردی که بگوید ترک و بسیار در اینهاست
و در صورت مذکوره مکلف با قدرتی میباشد
و ایضا لازم آید که تربیت لایست و ضرر
در مصرف باشد چه بهشت ثلاث مشقت
تجالیف و طاعات اهدی طاعت و کبیر
انتقام مخالفت و عصیان اهدی معصیت
و در صورت مذکوره فاعل طاعت و معصیت
فردی خواهد بود نه اهدی طاعت و ضرر
و عصیان فاعل سرزده است و اما از طریق
نقل

نقرس لایت و چهار بسیار است
الکفای میکنیم الاول قوله ولا یرضی لعباده
الکفر الثانی قوله لئن اشرکت لیحطبن
عملات الثالث قوله لولا نقول علینا
بعض الاقاویل الرابع قوله لا یرضی
ظلماً للعباد الخامس قوله لئن اشرکت
فلیومن ومن شاء فلیکفر ظاهراً و غیره اول
است که خدا را شرک نپوشد از بنده آن شرک
از او کافر شدن را و کسی که چیزی را از کفر

فخر است که اورا بران عمل مقهور گرداند و
در آیه دوم جناب رسول صلی الله علیه و آله را مخاطب
ساخته و مراد امت است و فرموده است که اگر
شک بودی و طریق باطل استیبار کنی هر آینه عمل
جسارت تو باطل می شود و از جمله زبان کاران خام
بگو و در صورتیکه اشرف سغمران و اصل موهبتین
بچنین کلام با خشونت خطاب کنند بجز و فرقی
بمال و محبر و تقدیر مناسب بطریق باطل جبهه
آندید امت و تعلیظ در منع ایشان چگونه می شود

در آیه

که ایشان را جبر کند بر فعل قبیح و بعد از آنکه
بر آن فعل قبیح عذاب کند و در آیه سیم هر خطا
متوجه مجرب است ^{لکن} مثل سابق آن مراد توبه
است و وجه دلالت مثل سابق است و در آیه
چهارم خلاصه مضمون اینک مخرجی که خدا اراده ظلم
کند نسبت به بندگانش بر تقدیر کرده اراده ظلم از او
نشاندند پس چگونه فعل ظلم را بر اینها واقع می سازد
و بعضی از آنها را بظلم بر بعضی دیگر و امیدارد و در آیه
پنجم ایمان و کفر را مستند به مشیت مردم گفته است

پس هرگاه معاعل خدا را تکیه باشد استناد همیشه
پیش از بیوقوف خواهد بود و از این قبیل آیات بسیار است
بگفته مر توان اقلادیک عشر قرآن را دید بر این معنی
که متن چه مقتضای هر یک از اینها و از امثال
اینها منع از قبایح و استناد فعل مجتلف است
و هر یک صریح در بطلان مذمب مذکور است
و صف این قسم آیات از این قسم دلالت
مورد بطلان اصل است لال بهمه کتاب و سنت
یعنی و آن بین البطلان است و اما اخبار و اراء

در این باب

در این باب پس بسیار است معضرات از اینها که میگویند
چه این قسم رسای کنجایش استغفار از انهار انوار
از جمله در کافه بسند معتبر از ابراهیم بن عمر عیاض
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است
که آنحضرت فرمودند بدرستی که الله تعالی افرید خلق را
بر قابلیت خیر و شر پس دست آنچه را که علی
ایشان بان غنمتر میشد پس امر نمود ایشان را که
و نه نمون از شر و فساد و قبایح پس ایشان را
بهر چه امر کرد و ممکن بر فعل آن کرد ایند و از هر چه

شکین برترک آن گویند و ایشان نمکنند
و برترک نمکنند کار را مگر علم و درگاه کون
و ایشان را بر آن کار و در احتیاج طبری
از امام علی علیه السلام روایت
که در آنجا آفرید خلق را و دست آنچه را
که است کار ایشان با آن منتهی میشود پس امر نمود
ایشان را بجزایر و نهرها از قبایح پس هر چه
در ایشان را در کردن آن متمکن و مختار گردانیدند
و آنچه هر چه نخواستند ایشان را برترک آن تمکن داد

و این

و اقدام نمکنند بر کردن یا نکردن کلین
و بر نام نمودن الله تعالی ایشان را بر کردن یا نکردن
آن و مجبور نمسازد ایشان را در تکالیف ایشان
چنانکه فرموده لنبلوکم ایکم احسن عملا یعنی بهترین
و حشیار تکلیف نمودیم بصورت امتحان
کنیم نیک و بد عمر هر یک از شما را بعد از آن
بعلم از راه عاقبت کار هر یک را و دست تمام
و الاضطر در احتیاج طبری از حضرت امام
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت

سوال فرمود که آیا جناب حضرت علی علیه السلام خلق را بجهنم
آفریدند یا نه؟ عذاب حضرت در جوار
فرمود که آفرید ایشان را بجهنم رحمت لکن در
علم از آفریدن آنها که عمر از آنها
در عذاب و شوق سبب اعجاب است
در وجود و کار نمودن ایشان حتی را او را
در کتاب کافی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمودند که
هر کس بگوید که الله صلی الله علیه و آله را بجهنم تحقیق

را او را

دروغ و افتراء است بر خدا و اولاد او که
خبر و شکر خارج از شیت حدت است
انحض خدا را از قماریت و سلطنت بر او
از آفریدنش مؤلف گوید بعد از آنکه
که شیت الله معنی عدم منع قدرت است
فعل عبدراندارد و ایضا در کافی بسند معتبر
روایت نموده است از یونس بن عبد الرحمن که
گفت بمن فرمودند جناب امام رضا علیه السلام
از یونس بن یعقوب که فرمودند که

مراقت کردند با قول اهدی بهشت و نه با قول
آن بجزغ و نه با قول ابریس چنانکه گروه
مفقند در فرجبر و عدم وقوع آن از حق تعالی
بتر که اهدی بهشت گفتند الحمد لله الذی هدانا
لله غیر محمد لهذا وما كنا لنهتد لولا ان هدانا
الله غیر محمد و ثنا خدا و پذیر است که هدایت که
لا سوی این بهشت و بگویم ما که حق هدایت
ما هم که خدا این بود که هدایت نمود ما را الله تعالی
موافق گوید و ادبیت که اهدی بهشت کردند

صدای ما را

صدای ما را بر امده ایشان را هدایت نمودند
منوچهر عمر موجب بهشت که هدایت را بکنند
اسناد دادند نه عمر را و الا احد بمنون ایشان
اورا بر عمر سزاوارتر بود از اینکه بر هدایت بمنون
کردند و اهل روزگ گفتند ربنا غلبت علینا
شقوقنا و کنا قوم ضالین یعنی اهل بهشت
در میان آتش استغاثه نمایند که ابرو رو کرد
غلبه نمود بر ما شقاوت ما پس بگویم ما که ضالان
چند مراد است که ایشان شقاوت را بخورد

بسیار دادند چونکه سبب شقاوت که افعال
فعلیه و صا در از خود فهمیدند نه از خالق عالم
الکرافعال را از خالق عالم فهمیده بودند سبب
شقاوت را بخدا تعالی نسبت بدهند و شیطان
گفت رب بما اغویتین لارزین لهم فی الآل
ولا اغویتم اجمعین یعنی ای پروردگار من بسبب
اینکه نا امید کردی و ایندی مرا هر آنکه البته نسبت
بدهم در نظر اولاد آدم قبایح را در زمین و
البته اغوا میکنم ایشانرا همی مؤلف گوید

مراد اینست

مراد اینست که ابلیس اغوا بر بنی آدم و نسبت
دادن قبایح را در نظر ایشان بخود نسبت و آن
نه بخدا تعالی که اگر عتقا و جبریه قدریه را میبند
اغوا بر بنی آدم را و زمین قبایح را در نظر ایشان
بخدا تعالی نسبت میداد و اغوا بر ابلیس در صدد
اینه معجزنا امید کرد و ایندن او است از زمین
چنانکه اشاره شد پس مؤید مخالف من
یونس میگوید کهتم بحضرت که والله من ینکرم یقول
قدریه که هم افعال ما صا در از خدا بیگانه است

بکن میگویم بنحیف جز از افعال ماکر مشیت خدا
و اراده او و تقدیر او و قضای او پس فرمودند ای
یونس نه چنین است که مشیت و اراده و تقدیر
و قضای خدا سبب افعال ما باشد که ما نتوانیم محال
آن کنیم بکلیت مشیت و اراده و قدر و قضای
افعال ما است بدون اقتضا بکلیت بوجه متناهی
اینجا افعال ما را پس فرمودند ای یونس میدانی
چرا مشیت خدا کفتم نه فرمودند علم ازلی
خداست بجانبات نفس الامریه که سابق است

بر اراده

بر اراده و متناهی است از مصدر مرتب نفس علمیه که
سابق است بر ملاحظه تعلق معلومات فرمودند
میدانی چه چیز است اراده کفتم نمیدانم فرمودند
که غم است بر آنچه مشیت نموده است فرمودند
قدر اندازه قرار دادن است بر آنچه اراده
نموده از تعیین حدود بقا و فنا و غیر آنها پس
فرمودند و قضای ابرام است و آن در افعال
اقامه عین است یعنی از قوه بفعل آوردن
و ایجاد نمودن در خارج است بر وفق حکم

مصطفی و در افعال عبادت معنی محکم و ثابت گردانید
نیت و عقابست بر وجه جزا و حکم نمودن آن
بر ایشان باستحقاق آن جزاء پونس مکتوبه عرض
که هم بخدمت حضرت که در خصوص فرمائش
مبارک شمارا بوسم که مفتوح گوا نیدر بر من
بجز را که من از او در غفلت بدم مؤلف
گوید که خلاصه مضمون حدیث یونس اینست
که جناب امام رضا علیه السلام یونس بن عبد الرحمن
که از اعاظم لامیه بود مخاطب گوا نید و در مقام

سنت

سنت تشنیع و غلظت تقبیح مذمب حمیه
منع نمودند او را از رسیدن نمودن مذمب مذکوره
و دلیل بر بطلان آن از کلام الله قول اهل سنت
و اهل صحیفه و ائمه را مذکور نمود هر چند لغت
قول اهل سنت کافی بود بجهت بطلان ایشان
چه قول اهل سنت غیر حق همیشه و صحیح
حق غیر باطل همیشه لیکن ذکر مخالفین اهل
دوزخ بجهت شدت تشنیع و غلظت تقبیح است
و چون طرق ضلالت متعدد است از جهات

بطلان لازم مزاید حقیقت مخالف آن بطلان
طرفین حق که از جهت اتحاد حکم بحسب هر دو
مخالف آن نمیشد مگر باطل و ایضا در کاف
نشد معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
که درین با او گفت که فدا تو شوم خدا جبر کرده
بکان را بر کنایان فرمودند خدا را عاقل
برت از آنکه بندگان را جبر کند بر معاصی و بعد
ایشان را عذاب کند بر آنها پس گفت فدا تو
شوم امر ایشان را ایشان واکذاشته است

فرمودند

فرمودند اگر امر ایشان واکذاشته است
نمیگردان ایشان را با امر و نه مؤلف که در ایشان
که الله تعالی اهل تکلیف را قدرت بر فدا و ترک
در اعمال کرامت منحصر که کردار و گفتار ایشان
ایشان واقع میوه استحقاق ثواب و عقاب
ایشان را درت دهد و تکلیفات حتمی
که مقتضای او امر و نواهیست مردمان را
گردانیده بر مواقع امر و نواهی نیز باینکه راضی
نیت از کس کجا بزر نمودن از ان مواقع

امثال آنها و مخالفت آنها را از کس نمی پیرد
تا بدانند که امر را با ایشان و انکه داشته است
که اگر امر را با ایشان و انکه داشته بود بر ایشان
چنین تنگ نمیکرد که بر مخالفت او امر و لواهی
و عید عذاب و هلاکت کند در دنیا بخدود
و تقریرات و در آخرت بوزانیدن با تش
و سایر آسام عذاب پس قدغن بر عدم تجاوز
از حد صفا و سخط او و بیکر است بر اینکه امر را
بدرمان و انکه داشته و امثال او امر و لواهی

بر وجهی بسیار از مردم طلبیده که با قدرت ایشان
بزرگ فعل را از ایشان خواسته و با قدرت
ایشان بر قدر ترک را از ایشان خواسته است
باز سوال نمود که فدا تو شوم مگر میان چه و تفویض
منزله دیگر بدیست فرمودند بی منزلت در میان
آنها و سیعتر از میان زمین تا آسمان و اول
گوید حد جبر است که آئین در امر که بر است
او جابر میشود به بسیار باشد چنانکه فلم است
کاتب شمشیر در دست شمشیر زن که کسب

تبدیل ترک کما بت و شمشیر ترک بریدن را ندارد
 پس از آن مذموب جبر است ایکنه بازخواست
 و عذاب نمودن خدا بیجا اهد معاصر را بمنزله بارخواست
 و عذاب نمودن کاتب است قلم را که چرا
 کتب کوی و مشرب بازخواست و عذاب نمودن
 که زن است شمشیر را که چرا برید و فرق جبر
 با جسد مشرفه است که میان از پشت بام
 در سینه و با این افتادن و زرد بان چسبیدن
 و این آمدن است و اما حد تقویض است

که کار

که کار و عمر او را بخود او و والدانش است که در دنیا
 خواهد گنبد در کردن آن خود سر و مطلق العنان
 باشد و آنچه را نخواهد گنبد که در محبت از
 کردن و نکردن او را قاهر بر نموده باشد چنانکه
 بی بطام رسانده مطلق العنان است که از
 تمام رفتار او را منع کنند همیشه نیست
 تقویض که در مقابل جبر است و اما حد شمار
 پس است که او را قدرت بر فعل ترک
 عا لیه لیه باشد که از محبت حذر عا فرزند

بکسر زهر یک خود را مسلط و توانا بداند لیکن
مانند زهره مکتب داون خدایتی اورا بران کار
نایکه رفا کرده و مطلق العنان باشد بلکه مثل
شب که صاحب اورا سوار است و جلو آنرا
درست دارد که هر قدر که جلو را با ووار
قدر را او با اختیار خود میرود و هر وقت
باید جلو اورا پس می کشد و مانع مرشد
کلف هر کار را که کون آنرا اختیار نمود
نظر بر غیبت و میل قلبی که اورا به رسیدن ملاحظه

رهون

جهان آن بر ترکش با اندازه مکتب ارزان با
توانا ترک اقدام بر فعد آن مسکنند و مکتب
که ترک آنرا اختیار نمود بجهت عدم غیبت
ملاحظه بمصرف و مرجوحیت آن با توفیق فعل
ترک کند آنرا بلاحظه جهات مذکور و چنان
توانا کون و نکرده را اختیار فرماید و
معنی امر بین الامرین که فاصله میان صفت
و باین معنی اشاره شد در کلام معصوم لایحه
تفویض بل امر بین الامرین و این معنی

اراده نموده در آنجا که فرموده در میان منزلت میان
جبر و تفویض نعم اوسع مما بین السماء والارض
یعنی میان جبر و تفویض منزلت است اوسع
در میان زمین و آسمان و جهت اوسعیت با وجه
تفاوت میان آسمان و زمین بدست
از آنکه آسمان و زمین را ابدیگر با آن بعد از
تخلی است از جهت افتقار ابدی زمین به شمس
با حرام علویة از روشنی اقطاب و ماهتاب
و تعاقب لیل و نهار و تربت منافع بر هر یک
از آنها

از آنها بود چه که میان آنها را دفاتر عظیمه و قوا
نمیکنند و همچنین است سایر اجرام و سایر
تأثیرات که معیشت اهل زمین با آنها و
بجلاف جبر و تفویض که بسبب چو وجه بعد از آن
ندارند بلکه میان آنها امر بین الامرین فاسد
مستلزم است هر یک که به هیچک از آنها
ارتباط ندارد بلکه از هر دو متباین است
از ملاحظه تعریف سابق معلوم میشود و همچنین
معلوم میشود از میانینی که فیما بین هر یک

از اینهاست نسبت جمیع تکلیفات که از آدم
تا قائم بلکه تا روز قیامت از خداست تا تعلق
بخلق گرفته که مجموع اجنبی از هر یک از اینها باشند
چنانکه بیان شد پس دوستی که از فاصله جنبی
که میان ایشان بهر یک متلاصق و از هر یک
شاید و این همیشه چگونه با چنین فاصله
بگذرد ارتباط خواهند داشت پس چون معنی
درین الامرین را بیشتر بدانند که صاحب انجمن را
مخاطب الله تعالی قابل تکلیف است و او را

و نواهر

و نواهر را متوجه ایشان گردانند و اینها و اوصیای
بجهت تعلیم و تنبیه و هدایت ایشان مبعوث گردانند
و اینست دوزخ را بجهت تلاخ و مکافات اطاعت
و معصیت ایشان مرتب و او پس اگر ایشان
اعمال خود مجبور و بی اختیار بکنند و اگر
ایشان را در نزد الله تعالی عوض و تلاخ نخواهد
چه ایشان را در حقیقت عیب نباشد چه زانی
که لغیر اختیار رضا نیستا بر دست خود فرستند
باقتل اینها و اوصیای که لغیر اختیار خدا تعالی

برخت قتلشان بدون اراده و چشم ایشان
جریان یافته شد چنانکه گذشت چنین عمل را
بجهت تلافی در کار است که هست یا دروغ بجهت آن
بنابیند افعلا یعقلون بلکه چنین تلافی بآن میماند
که قاتل زید شمشیر را که قتل بابو واقع شده برودار
و بر سنگ بزند انسته و نهانیده بجهت اشفاق
نوشته و او را پاره پاره کند بین چنین سفاهت را
که هیچ عاقل و توانمند نسبت بدهد که این عیبت
بجای آنس جان نسبت میدهند و کاشف

لذین

لذین مومنین روایت محمد بن یحیی بسند صحیح
از حضرت صادق علیه السلام فرمودند لا جبر ولا
تفویض ولكن امرین امرین قال قلت وما امر
بن امرین قال مثل ذلك جبر انسته معصية
فمنيته فلم يمتة فمركبة ففعلت تلك المعصية فقلت
حيث لم يقدر منك فمركبة كنت انت الذي
امرته بالمعصية يعني فرمودند جبر و واقع نشده
بر مردم در اعمال ایشان که چه بسیار باشند
در کردار حق و تفویض ایشان هم نشده که در

کردار خجوراء و مطلق العنان باشند بلکه مرتبه
چهارم میآید این دو مرتبه کفتم چه چیز است آن مرتبه
میانه که میان این دو مرتبه است فرمودند مثل
آنکه مثل مردیست که تو او را بر عصیت دیدی پس
او منع نمودی و نهی کردی پس او منع پذیر شد
و از عصیت دست کشید و تو از راه طریح او را
بخود واکد شتر و او آن معصیت را مرتکب شد
پس آنرا بیکه او منع تو را قبول نکرد و تو او را
واکد شتر که مرتکب آن گناه شد لازم نیاید

که تو او را

که تو او را امر کرده باشی آن گناه مؤلف گوید
مراد امانت است که امر و نهی خدا را در تنبیه بر آن
نه قهر و الزام یعنی با قدرت و ممکن مردمان
بر فعل و ترک او امر و نواهی را مستوصه ایشان
ساخته که با ممکن از ترک اقدام بر فعل نمایند
و با ممکن از فعل ترک را اختیار نمایند تقریباً
تا بر امثال مستحق ثواب و بر مخالف مستحق
عقاب شده باشند پس منع خدا را از عصیت
که تو آنمزد و عمار را کردی و واکد شتر با اینکه توانای

دست که اورا منع قهر کنی باینکه آلت معصیت را
 از او بگیر که تواند ترکیب شو کفر و او مرتکب شده
 باینکه فهمید که آن عمل بد است و تو راضی نیستی
 آن پس منع خدا نیز چنین است که مکلف را
 اعلام نموده که این عمل بد است و اورا فحشیت
 و مخالفت و عید عقاب و بازخواست
 در روز محاسبه نموده و امر و زور دیگر اورا پس ازین
 که از دست و پا او را خشک نمیکند و قدر ترا
 از دست نمیکند و تلافی اعمال را بر روز محاسبه

والله اعلم

و گذشته و ایضا در اصول کافی ان امیرالمومنین
 علیه السلام کان یجاء فی الکوفه بعد منصرفه من
 صفین از اقبس شیخ فحنا بن یدیه ثم قال
 یا امیرالمومنین اخبرنا عن سیرنا الی امیرالمومنین
 ایقضا، و قدر فقال له امیرالمومنین علیه السلام
 اجل یا شیخ ما علوتم نعمة ولا ابعظتم لطفی و اور
 الا ایقضا، من الله و قدر فقال له شیخ عنده
 احب عنانی یا امیرالمومنین فقال له شیخ
 فوالله لقد عظم الله لکم الاجر فی سیرکم و انتم

سائرون وفي مقامكم وانتم مقبولون وفي مضر فلم
وانتم منصرفون ولم تكونوا في شي من حالاتكم
كربين ولا اليه مضطربين فقال له الشيخ وكيف
لم تكن في شي من حالاتنا مكرهين ولا اليه مضطربين
وكان بالقضاء والقدر ميسرا ومنقبنا ومنصرفنا
بقال له وتظن انه كان قضا حتما وقدر الارضا
انه لو كان لك لبطل النواب والعقاب والامر
والنهر والزرع من الله وسقط معنى الوعد والوعيد
علم يكن لائمة للذنب ولا محمدا للمحسن وكان

الذنب

الذنب اوله بالاحسان من المحسن وكان المحسن
اوله بالعقوبة من الذنب تلك مقالة اخوان
عبدة الاوثان وخصماء الرحمن وضرب الشيطان
وقدرية هذه الاله ومجوسها ان الله كلف تحيرا
ونهر تحذيرا واعطى على القليل كثيرا ولم يعصم مغلوبا
ولم يطع مكرها ولم يملك مفوضا ولم يخلق السموات
والارض وما بينهما باطلا ولم يبعث النبيين مبشرين
ومنذرين عشا ذلك ظن الذين كفروا فويل
لذذين كفروا من النار مرويت كه جناب

امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود در مسجد کوفه بعد
از برکت تن از صفین مرد پسر آمد در برابر او بر زانو
نشست و گفت یا امیر المؤمنین خبر بد ما را از
رفتن ما بجنب اهل شام که آیا بقضا و قدر
خداست یا حضرت فرمودند بنا بر مرد پسر
تا آنکه فرسید هیچ بلند را و پایین فرسید هیچ
بستی را مگر بقضا و قدر از جانب الله تکلم مرد پسر
گفت پس در این صورت لقب و شفقت من
از جانب خداست و مراد آن ابرو و عوضی

مکرانه

نخواهد بود حضرت فرمودند چنین مگوایید
که مراد مرا نفهمیدی بخدمت من که تحقیق عظیم کردی
خداست یا بجهت شما اهل شام را بر رفتن شما در حالت
رفتن و بر اقامه شما در حالت اقامه و توقف
ممنون و بر برکت تن شما در حین برکشتن و نبودید
هیچ حالتی از این حالات اگر ابرو شده و نه
بهر صبری از آنها مضطر گردیده پس مرد پسر
چگونه اگر ابرو و اضطرار واقع نشده و حال ایمنه
رفتن و جنب کردن و برکشتن ما بقضا و قدر

از جهت پس حضرت فرمودند تو گمان کردی که آن
شما خمر و قدر لازم است اگر چنین و بگو هر آنکه
بل فرستد عوض اعمال مردمان از ثواب و عذاب
بسی فرستد امر و هنر و زجر از جانب خدا
برای همه ساقط شود معجز و عدو و معید و یمانند
مگر از برای گناه کار و ستایشی و مدح از برای
نیکی کار و کینه کار همان سزاوارتر شود از نیکی کار
و نیکی کار بعبودت و بازخواست سزاوارتر شود
از بد کردار این سخن گروه بت پرستان و دشمنان

مداوند

خداوند رحمان و تالجان شیطان است و سخن
جبریه است که محوس این امت اندید برکتی که خداوند
تکلیف بمنه بر وجه بسیار بر وجه چهار و در
و نه که بر وجه صدر دادن از مخرورات با تملک
از صدر بخون و عطا فرموده بر عمل قلیل ثواب
فزیل و کثیر را و مخالفان کوفته شده از جهت
غالب شدن مخالف بر او و اطاعت کرده
ننده است از راه اگر آن خون او را اطاعت را
بر اطاعت و تملکین نداده کسی را بر کاری که در آن

من الرحمن عفراانا اوصحت من دنيا ما كان
 طلبا جزاك ربك بالاحسان حسنا
 یعنی تو را گلام اینجا که امیدواریم در اطاعت
 و فرمان برداری و در روز کجاست که روز قیامت
 آمرزش و عفو کسان را از خداوند رحمان
 واضح و روشن گردانیدی از دین ما آنچه را که بر ما
 طلب و مشبه جزا دهد تو را پروردگار تو
 در عوفی احسان که با کردی احسان سخا
 مؤلف گوید عمده محل شبهه درین مسئله

لا یرسل الغنای و را نموده باشد و خلق کرده
 آنجا و زمین و آنچه را که در میان آنهاست
 لایق و لغو و معیشت نکردانیده پیغمبران را مرده
 درندگان بهشت و ترسندگان از دوزخ
 از راه عیب و مفاهست این کمان و مظنه کسان است
 کافر شدند بخدا پس و این بر حال کسانیکه کافر
 شدند بخدا از آتش جهنم پس مردی بر با چو است
 شروع کنه بخواندن این ابیات شهر
 انت الامام الذی نرجو طاعته یوم النجاة

و اذ

کج نمیدانیم محض لفظ قدر و قضا است چنانکه در این
حدیث در برابر اول کج نمید و خود را مضطر دانست
و در کثرت بهر ساینده پس حضرت او را منع نمود
از گفتن آن معنی فاسد و فرمودند این سخن است
پس همان است و قضا و قدر اگر حتمی نیست بلکه
خیبر است منافات با اختیار ندارد چنانکه سابق
فرمودند و در چهار بسیار قریب بتواند معنوی است
که هیچ چیز بوجود نمی آید مگر اینکه از هیچ چیز بگذرد
علم است مشیت است و اراده است قدرت است

و قضا

و قضا و تعلق امور مذکوره از خداوند تعالی است
بنده مجرد اقران با آنهاست با عدم مشیت
وجود آنها را ندارد چنانکه علم تو بغروب یا طلوع
اقتاب مجرد اقران را دارد بدون علمیت
مستقل آنها صدور افعال است از ما با قدرت
و اختیار ما و علم خدا و مشیت و اراده و قدرت
و قضا او تابع افعال و مشیایه است یعنی
خدا در ازل میدانست و عالم بود که این خلق را
اکلاید خواهد نمود و ایشان را قدرت و اختیار

درنگش مثل و ترک خواهد داد و ایشان همیشه
معاذ این کارها را خواهند که پس علم خدا بر وجه مذکور
بافعال مردمان تابع افعال ایشان است بدون
تأثیر و همچنین تابع است مشیت و اراده و قدر
و قضا بدون تأثیر و اقتضا لیکن چون در هر یک
از مراتب مذکوره از علم و مشیت و اراده و
قدر و قضا در عرضه آید که خدا ایشان را از این
کار منع کند قدر که شواهد میکنند باینکه
و وجود و اکتدار که تواند بکنند اعم از اینکه آن

کار طاعت باشد یا معصیت همین که ایشان را
منع قدر کند و بر مقتضای خواهش نفس است که
و وجود و اکتدار است بوجهی تکلیف گان کردند
که خدا ایشان را بر آن کار داشته و فعل ایشان
از طاعت خدایت و از آنچه حضرت مرد
بر راد مقام منع ازین مظنه و گمان فرمودند
که این سخن اعتقاد است بر ایشان و تابعان ایشان
و خصما، رجحان است و این گمان که است
که کافر شدند بخدا و بعد فرمودند که خدا این

امر نموده که با بکن و حشیمار اطاعت کنند
نه با بجز و اضطراب و زهر نموده از جهت کذب
و گشیم را ممکن نموده از قدر کردن یعنی مردم را
معمور و مجبور بر اطاعت و معصیت نموده
که در مخالفت نه داشته باشند بلکه مایل
با اطاعت را یوقی میدهند توبیه در باب امثال
او را و نوا هر و ما یدر معصیت را با اینکه محبت
بر او تمام کرده تمکن از امثال چون اراده
کنند او را بخود و امیدارد یعنی منع قهری

میکند

نمیکنند که دست و پا را و را خشک کنند که
شوند مرتب شو و الا منع تکلیف که نهی از
فعل است با اقرار بر ترک و اعلام بعد از
بفعل بعد آمده چنانکه گذشت و در کتاب
محمد بن بابویه که بسند معتبر از حسین بن خالد
عن ابی الحسن عابن موسی الرضا علیه السلام
قال قلت له یا بن رسول الله ان الناس
یسبوننا الی القول بالمشبه و الجبر ما روی
من الاخبار فی ذلك عن ابانک الائمة علیهم السلام

فقال يابن خالد اخبرني عن الاخبار التي رويت
من اهل البيت عليهم السلام في تشبيه الكرام الاخبار
التي رويت عن النبي صلى الله عليه وآله في ذلك
فقلت بل ما روي عن النبي صلى الله عليه وآله
فقال ان كان العبر صلى الله عليه وآله يقول يا تشبيه
والجبر اذن فعلت له انهم يقولون ان رسول الله
صلى الله عليه وآله لم يقدر من ذلك شيئا وانما روي
من قال فليقولوا في آباء عليهم السلام انهم
لم يقولوا من ذلك شيئا وانما روي عليهم ثم قال
من قال

من قال بتشبيهه واجبر فهو كما فرمته من
منه براء في الدنيا والآخرة يابن خالد اوضح
الاخبار عن تشبيهه واجبر العلاء الذين
عظم الله من اجهم فقد بغضنا ومن اغضنا فقد
اجبنا ومن والاهم فقد عادانا ومن عاداهم فقد
والانا ومن وصلنا فقد قطعنا ومن قطعنا فقد
وصلنا ومن جفاهم فقد برنا ومن برهم فقد
جفانا ومن اكرمهم فقد اانا ومن ااناهم فقد
اكرمنا ومن قبلهم فقد ردنا ومن رداهم فقد

فَبِنَا وَمِنْ حَسَنِ الْبَيْتِ فَقَدْ سَاءَ الْبَيْتُ وَمِنْ سَاءِ
الْبَيْتِ فَقَدْ أَحْسَنَ الْبَيْتُ وَمِنْ صِدْقَتِهِمْ فَقَدْ كَذَّبْنَا
وَمِنْ كَذِبِهِمْ فَقَدْ صَدَقْنَا وَمِنْ إِعْطَائِهِمْ فَقَدْ حَرَمْنَا
وَمِنْ حَرَمِهِمْ فَقَدْ أَعْطَيْنَا يَا بَنِي خَالِدٍ مَنْ كَانَ مِنْ
شَيْبَتِنَا فَلَا تَتَّخِذْ مِنْهُمْ وُليَاءَ وَلَا الْفِيْرَ اِيعْنِي
فِي كِتَابِ تَوْحِيدِ صِدْقِ مُحَمَّدِ بْنِ بَابُوَيْهٍ قَدْ سَمِعْتُ
مَعْتَبِرَ رَوَايَاتٍ كَرَّمَ وَجْهَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَالِدُ بْنُ خَالِدٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا كَفْتُمْ أَنَّ فَرَزَنْدَ رَسُولِ فَدَاخِ الْفَتَنِ مَارَ
نَسَبٌ مَيِّدٌ مَشْبُوبٌ وَجَمِيرٌ عَجَبَةٌ رَوَايَاتٌ كَمَا

از بدران بزرگوارت ائمه عليهم السلام که در
این باب وارد شده است فرمودند این خاله
خبرده مرا که اخبار از ائمه عليهم السلام در شب
و جمیر بیشتر روایت شده با از مغیره صحابه ائمه عليهم السلام
گفتم از مغیره صحابه ائمه عليهم السلام فرمودند آیا شما خبر
و شب قایم بعد گفتم آنها میگویند مغیره از این
روایات چیزی نگفته بلکه بر او افتراء بسته اند
فرمودند پس در باب بدران از ائمه عليهم السلام
نیز بگویند که ایشان چیزی از این روایات نگفته اند

لیکن ایشان بسته اند بعد فرمودند هر کس عیقاو
بیرد تشبیه داشته باشد پس او کافر و منکر است
و ما از او بزرگواریم در دنیا و آخرت از هر خاله
تحقیق که جناب جبر و تشبیه را منع کردند و بجا
دارند همین جماعت غلام که صغیر شمرند
عظمت خدا را هر کس آنها را دوست دارد ما را
دشمن داشته و هر کس آنها را دشمن دارد
از دوست داشته و هر کس با ایشان موالات
صحتی کرده با ما معاوایه و دشمنی کرده و هر که با ایشان

معاوایه و دشمنی کرده با ما موالات و دوستی
ایشان را صلح کند ما را قطع کرده است و هر کس
ایشان را قطع کند ما را صلح کرده است و هر کس
ایشان را جفا کند با ما بر و نیکو کند کرده است و هر کس
با ایشان بر و نیکو کند ما را جفا کرده است و هر کس
ایشان را کرامت دارد ما را امانت رسانیده
و هر کس ایشان را امانت رساند ما را کرامت داشته
و هر کس ایشان را قبول کند ما را رد کرده و هر کس
ایشان را رد کرده کند ما را قبول کرده است

و هر کس از ایشان کند بایشان با عابدی کرده و هر کس
با ایشان نبرد کند با ما احسان کرده است و هر کس
تصدق کند ایشان را ما را تکذیب کرده و هر کس
کتاب کند ایشان را ما را تصدیق کرده و هر کس
ایشان را عطا کند ما را محروم کرده و هر کس محروم
کند ایشان را ما را عطا کرده از پس خالده هر کس
که از شیعه ما باشد باید نه ستر از ایشان بگیرد
و نه با و در موی لفت گوید او از جماعت غلاة
خوگه صوفیه اند که خلفا بنی عباس لعنهم الله

در برابر

در برابر ائمه دین ایشان را و او شسته بودند که
انکانوب دعا و بر باطله خود معجزات ائمه دین
در نظر مردم سهر و آسان و انما مید که اما ما دین
حق را بر مردم مشتبه کرده باشند خاند حکمه
مشتبه کردن ائمه و تغییر دادن احکام شریعت
فقها و مجتهدان را و او را دادند و رحمت بختشان
ترتیب دادند که با ستم او این دو کرده لایق
سلام را از سر ائمه علیهم السلام متفرق سازند
و شاهد همین معجزات است ای که منقول است

که مشهور بود و نیز مقرر داشته بود که هر کس بجهت
باید با امر دیگر بنزد امام جعفر صادق علیه السلام
برود یک شرفی از او بگیرند و هر کس بنزد ابوحنیفه
برود یک شرفی باو بدهند تا اینکه شرف خواست
نزد ابوحنیفه برود و از او یک شرفی را بگیرد
برود بنزد حضرت صادق علیه السلام و یک
شرفی را بدهد چند قدم رفت پس قیج آرا نظر
آورد بر کت و رفت بخدمت حضرت صادق
علیه السلام و آنچه را عرض کرد حضرت فرمودند

اگر

اگر ما درت رفته بود تو نیز میری چون او رفت
تو نیز رفتی آن شخص رفت نزد ما در حق و کلام
حضرت را عباد و حکایت نمود ما در گفت و رفتی
من عاقله بودم بتو شبی بعزم خود رفتم در پیش
فاجر چون چند قدم رفتم پشیمان شدم و برگشتم
آمدم بمنزل خود از اینجا معلوم میشود که ائمه طاهران
بر سر از مردم اطلاع دارند و پس این معجزه است
اندرت و بعد خدا را بخار آورد و از این جهت
این جماعت اعدا کردند ائمه طاهران علیهم السلام را

که بعد از عدو دین اسلامند و از آنجهت است که
حضرت درین حدیث فرمودند که هر کس شایز
جرات دارد ما را دشمن داشته و هر کس شایز
دشمن دارد ما را دوست داشته تا آخر این حدیث
و غلور که بسیار از روایة اخبار در کتاب رجال
نسبت میدهند همین جماعتند چنانکه از روایة
حسین بن منصور حلاج و ابو جعفر ابی العراق
و غیرها که غلایة زمان غنبت صغیر بودند معلوم
میشود و احادیث بسیار که در مذمت غلایة و
توقعات

کتاب

توقعات حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
که در باب کفر و زندقه امثال این حدیث
برون آمد غیر این سلسله مراد نبوده شیخ طوسی
در کتاب غنبت گفته در میان اشخاصی که او عالم
نیابت از قبیل ائمه علیهم السلام نبودند که لغت
خدا بر ایشان باد اول ایشان کس بود که میروند
بشروع بود جز دادند مراجعت از تلخیص براند
محمد بن اهام گفت شروع کنید او ابو محمد بود
و اسم او مظنه است که حسن لغت است و از آنجا

حضرت امام حسن علیہ السلام بھو واو اول کسی بھو
کہ اور بھو مقام کر را کہ سرا و ار آن بھو و خدا بھو
اہمیت آن مقام را با و کرامت مکرده بھو و
اور بھو گفت بر خدا و بر حجتہ ما را و علیہم السلام
بعت و او بھو چہرہ اشیاں از ان
بھو و بھو بھو بھو بھو بھو اور لعنت
کروند بھو بھو و بھو آمد توفیق لام
علیہ السلام بھو او و بھو از او و بھو بھو
بھو بھو بھو بھو بھو بھو بھو بھو

کو

گفت و اطاعت و گفت ہر یک ازین اشیاں اول
در روغ ہر لام علیہ السلام مر بھند و او بھو
از بھو اشیاں میکنند پس دعوت میکنند
ضعفای شیعہ را بھو بھو بھو بھو بھو
علیہ السلام کہ بعد کہ مردم فریب اشیاں بھو
و بھو بھو بھو بھو بھو بھو بھو بھو
حلاجیہ و ادعا را بھو بھو بھو بھو بھو
شما نے بھو بھو بھو بھو بھو بھو بھو
کہ بھو بھو بھو بھو بھو بھو بھو بھو

که غلو در دین کردند محمد بن نصیر بنیر بود چنانکه
در روایت از ابو نصر هبته اتمه بن محمد که گفت
محمد بن نصیر بنیر از اصحاب لام حسن عسکری
علیه السلام بود بعد از وفات آنحضرت او را
مقام ابو جعفر محمد بن عثمان و نیابت حضرت
صاحب علیه السلام پس خدا ارتقا اورا رسوا کرد
باینکه کفر و انحراف از او بظهور رسید و ابو جعفر
اورا لعن کرد و تبریر از او نمود و از خود دور کرد
اورا در دفتر عینک است که برود و عذر خواهی

از او

از او بگفتند و از سعد بن عبدالله مرویست که
محمد بن نصیر بنیر ادعای رسالت و نبوت میکرد
از قریب لام عسکری علیه السلام و بتناسخ قائل
شد و غلو کرد در باب آنحضرت و بر بومست
اوقاتش شد و حکم که با باجرت محارم و تحلیل
لواط با مردان و میکفت عمل لواط بکفر قائل
قتل شهادت و از جمله طایفه است خدا نیاید
چنان لذت را احوام نمیکند و بجهت مفعول تواضع
و فروتنی و ترک تجبر است نزد خدا تعالی

عنتی آئیده است و مرویت از ابو ذریب
بن عبد الرحمن بن خاقان که گفت من او را
چیزی ندیدم در وقت که علام او بر پشت او بود
از او است کردم بر آن عمل گفت این عمل
از جمله لذت‌هاست و تو وضع است مرخص
و ترک بخیر است و از جمله ملاحظه زمان
صفر صبیح بن منصور صلاح بود در کتاب
عنت شیخ رکه روایت نموده از جمله آئیده
در خبر زاده ابو جعفر عمر که از جمله سفراء زمان
عنت

عنت صفر بود گفت چون مدارت حاجت
که امر صلاح را آشکار و او را رسوا و تلف کند
امیدوار شد باینکه تروریات او در این
نوعی که سعید بن عاصی تاثیر خواهد که
بباید از ضعف شیمی تاثیر کرده بود چون
در میان شیعه اعتبار در سخن او را در نفس
ایشان تاثیر بود باینکه بونا طبع او شیعه را
بدام بکش در هر کس نوشت با و در ضمن مراد
چنان دانند که او و کید صاحب الزمان علی السلام

فامیلست بر آله او و اظهار نصرت او در آنچه
خواهد و داب او این بود که اول خود را باین
اسم بدین مردم میداد و بخود دعوت میکرد
و بعد از آن که فریب او را خوردند ترقی فرمود
و در اولویت چون مرسله او با او رسید
در جواب او نوشت که من سوال میکنم از تو
امریر که در جنب دعا و سر و بر این تو بسیار
است و چنان است چون مرا بصف جباری
و کمال غنبت زیادیت و از آنچه خود را از آنجا

فرام

فرام کرده ام و بر من منشا رخسار طبع است
از آنچه همه همه محتاج میشوند بخصایب نمودن
بجهت میر آنها و از آنچه مشقت میکندم هرگاه
تو کار بر کنی که مرا از خصایب استغنا بهم رساند
که مو بر من برسیا هر جانند بدون خصایب من
در این صورت مطیع و فرمان بردار تو ام
قائل بقول تو و دعوت کننده بخدمت تو
با اینکه مرا بصیرت در امر تو و معونی از جانب تو
بهر سیده خواهد بود چون این جواب کلام رسید

فهمید که انجام محترف تر ویرا و بنف از ارساب مراد
نازوم و پشیمان شد و دیگر دو باره کسی نزد او نخواست
و هر سه هم با او نکرد و ساکت شد برو لیکن
او بهتر رحمة الله نوشته اورا مضحکہ و قیاح افغان
اورا بقر مجالس و مجامع نمود و شہرہ داد و
طللان طریق اورا بر مردم آشکار کرد و ہمین
واقف سبب ظهور مذہب او و نفرت نمود
جماعت شیعه از او شد و شیخ نے روایت نمود
از صاحب نظر از حدیث بن علی کہ برادر محمد بن بابویه
بزر

نیز بر سر و مدفون در نشت کہ گفت بہ صلاح
وارد قم شد و مراد کہ نوشت بچویشاں ابی حمزہ
کہ علی بن بابویہ است و بعد بخود او نیز مراد کہ
نوشت دعوت نمود ایشان را بپور حق و ملکیت
می و کبیر و فرستاده لام علیہ السلام پیشم
چون مراد کہ او بدست پدرم علی بن بابویہ رہ
رسید آنرا بارہ گفت و حاضر رقہ اورا گفت
عجب بیکار لہجہ مجتہدہ حرکات جاہلانہ و ارتکاب
جہالتہا پس آنحضرت از منسوبان پدرم ابو گفت

مذمومان را دعوت مخفی بر رقعہ اور بارہ کوی
مقام سخریہ نسبت با پوختان گفتند و در ستر
گرددند و خدیویند پس بدرم برخواست روانه
گاہ و منزل سخوت و با او بوجو عاثر از باران
مغایبان او چون داخل شد در خانہ کہ در نشانی
در آنجا بود برخواستند با احترام او ہم کسایک
در آنجا نشسته بودند غیر از فردی کہ دید اورا نشسته
در کورن و تعظیم نکرد و بدرم اورا شناخت
و در نیک محاسبہ تجارت خود را بر او رد خواگہ

دراب

در بکارت و مشغول محاسبہ شد و در این
اشا از سر پر رسید کہ این مرد گیت انگلیس
را و صلاح سوال و جواب را شنید و بدرم
گفت از رسم من سوال میکنی غیر من و من صاحب
بدرم گفت ای مرد من عظیم شدم تو را
تو را اجبر از این دانستم کہ از خود تو سوال کنم
صلاح گفت چگونه تعظیم مرا مراعات کن
اینکه رقعہ مرا بارہ گوی بدرم گفت از تو آید
صاحب رقعہ و تو آن کہ ادعای معجزات میکنی

گفت خدا بر تو بالدر غلام بکبر ما پر اور او کشان
اور او پس کردی بزک اورا تا پروں سرایش
ماهی صفت و خوار بر روی کردند آن دشمن
خدا را بیکر اورا ورقم نذید و از جمله مداحه
زمان غنیمت حضور ابو جعفر شلمغانی محمد بن عیسی
مشهور باین کتاب العراقره و شیخ زره در کتاب
غنیمت روایت بخند از ابی نوح از مرتبه الله
مذکور که گفت حدیث کرد مرا کبر و امام کلثوم
در خراب جعفر عمر رساله و گفت ابو جعفر بن

ای الزاوه

ای العراقره در میان چند بزرگ نظام مرد در بعضی مشهور
بخوانا حکمت امید شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رواقی
اورا قبر از ارتداد ابرو داده بود و در میان مردم
احترام اورا مراعات میکرد و از این جهت مردم
سخن اورا قبول می کردند و حکم او را حکم شیخ ابوالقاسم
میدانستند و بعد از ارتداد نیز در میان
سخنان اورا شیخ نسبت میدادند و کلمات کفر
و ضلال اورا مردم از شیخ می پنداشتند و حق سواد
میکردند تا اینکه خبر او پیش رسید و ارتداد او بر رخ

کشتند پس انکار که و عظیم شد و ارتداد
و در نمودن بر سلطان را از حکم با او و امر محض او
بهمین او و برادران او آن قوم از او برکشند و بر
ولایت و متر او ماندند بجهت اینکه ایشان را
فریب دادند باینکه شیخ مرا غضب که بجهت اینکه
سرانجام که ام و مرا منع نموده بود از آن و امر
نمودند که آن از آن جهت مرا متعاقب نموده بود
که ایشان از خود بعد از آنکه مرا از خواهر خود که
بجهت آنکه شاه، سر امر عظیم است که از من

سر زده است و چنین امر را که مستحق نیستند
مگر ملک مقرب یا بنام برسد و یا بنده محتمل
ایضا اقربا این قسم تزویرات شهرات را در
آنها و کنجایند و ایشان را قور دن مگر در
بر ابا طیر او و کتمان اسرار او بچند خیر
رسید نوشته فرستاد به بر سلطان و امر
بلعن او و تبرر از او و از هر کسی که
قول او را و ولایت و دوست او را دست
چون این نوشته به بر سلطان رسید بر دند

بر او آشکار کردند که شیخ امر ملعون و تبرر از او نموده
چون آن ملعون نوشته شیخ را دید گریان شد
بشدت تمام و بعد گفت این کلام را باطن ^{عظیم}
پیش و آن زنت که لعن بمعن دور کرد ایندک
بر او در اینجا دور کرد ایندک از عذاب آتش است
من عالمی بودم خود را در نزد ایشان دانستم که دوری
را از عذاب آتش از خدا خواسته اند و بجهت
من دعا کرده اند پس روزی خود را بکمال مالیه
بگزارند این لعنت که اهل بیت ^{عظیم} صیغه آیه علیه و آله

و این

و جناب شیخ ابوالقاسم که از نواب ^{شاید}
بر او لعنت کرده اند لعن بجهت او دعا کرده اند که
خدا عذاب را از او دور کرد و گفت بر شما
باله بنهال و دشمن این اسرار که قش ^{نوشته}
روایت از کتبه ام کلثوم و خضر ابو جعفر ^{عظیم}
که گفت روزی من مادر ابو جعفر ^{عظیم} را دیدم بر او
رفته بوم پس استقبال کرد مرا و تعظیم و ^{عظیم}
تا اینکه افتاد بر روی من و میسید من ^{عظیم}
انگار که دم و بدش مردم این عمل را و لغتم ^{عظیم}

این امر عظیم است و افتادم بر روبرو دستار او او
برو در افتاد و بعد از آن گفت فرج چگونه ترا چنین
تعمیر کنم و حال آنکه تو مولات فرج حضرت
فاطمه زهرا را گفتی چگونه من فاطمه زهرا را گفتم
در حدیث شیخ ابو جعفر محمد بن عیسیٰ عظیم گفتیم
سر چه پر است گفت بر ما عهد و پیمان کرده بودی
و پیمان آن در ترسایند ما را از این مهراگاه
کنیم عذاب بر ما نازل می شود کسره گفت فرج عهد
و پیمان با او کردم که سر او را فرستایم بکنم بگردن
است

52 استثناء کردم اظهار آنرا بشیخ ابوالقاسم
روح رده پس گفت ما در ابو جعفر بن بطالم
شیخ محمد بن ابی العزاق فرزند داد ما را که روح
صاحبه علیه و آله منتقل شده است بپدر
پدر تو یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان بن سید
و روح امیر المومنان علیه السلام منتقل شده بدین
شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و روح مولات
ما فاطمه زهرا منتقل شده بدین شما پس در حدیث
فرج چگونه ترا چنین تعمیر کنم اگر سیده فرج پس گفتیم

بس کن و مگو چنین سخنان اینها کذب است و کفر است
از سینه من گفت نه این مسر عظیم است و بر ما
بهد و پیمان گرفته که بس فشا و نکسیم پس تو از
برای خدا بر من ترحم کن و کبر اظهار کن که عذاب
بر من نازل می شود از سینه من اگر تو کبر اظهار کنی
من عذاب تو نخواهم که و اگر تو از فرسوز باشی
گفت این را نکرده بوی من اظهار نمیکردم پس
بگزاره ام کلنتم گفت فرعون از نزد آن بر شتم
در شتم بخدمت شیخ ابوالکاسم حسین بن روح و

اورا

اورا جنر دادم از قصه ما در ابو جعفر بن سلیمان
شیخ سخن من اعطاء در داشت و قبول می کرد مرا
سفارش کرد که از فرزند من حذر کن از اینکه در
بر و بر بنزد آن زن بعد از آنکه چنین سخنان از
شنیده اگر رقه بتوبه یابد از او قبول کنی که
کسر بنزد تو بفرستد با فرستاده از سخن مگو
و از او سخن قبول کن و دیگر او را ملاقات کنی
با اینکه چنین سخن از او شنیده پس این سخنان
کفر است و الحاد است که حکم کرد از بنده این ملعون

در دلهای این جماعت که راه گرفته باینکه بعد ازین
بگوید که خدا در بدن او حلول کرده و با او متحد شده
چنانکه نصاری نسبت به مسیح گفتند و از آنجا تجاوز کردند
بقول صلاح لعنه الله و دعوا بر یوبت و الوهیت
که کبر گفت من دیگر همچو ان کردم ازین نظام
و ترک کردم نفس بپوشان را و ایشان دیگر
عذر قبول نکردم و دیگر ملاقات نکردم ما در این
مقاله شد ارتداد ایشان در میان قبله نیز نبخت
شیخ ابوالقاسم بدینک از معارف و مشاهیر

کاتب

کتابت نوشت در آفتاب و هر یک را در کتب
امر نمود بلعن کردن بر ابو جعفر شلمغانه و تبریز را
و از هر کسی که با او مهر و آمیزش داشته باشد
یا با او تکلم کند پس توفیق حضرت صاحب الامر
علیه السلام بر آمد بلعن ابو جعفر محمد بن یحیی شلمغانه
و هزار و تبریز را و از هر کسی که متابعت و
مشابعت کند او را و هر بقول او باشد هر
موالات او بماند بعد از اطلاع بر او و توفیق
و سب قتل او چنین شد که چون شیخ ابوالقاسم

حین روح اظہار کھن اور او تبریر از او را و امر
مجلس شیعہ را بلعن و تبریر از او و این معنی
شہرت ہم رسانید دیگر اورا میرفتند کہ زیر کما
باز برود و پنهان کند امر خود را در مجلس عامی
کہ ہی نشاء در اینجا نشسته بودند گفت من
بیکرم ہستم شیخ را و او دست مرا بگیرد مباحلہ
میکنیم اگر کسی از آسمان نیامد و او را نورانید
پس ہرچہ او در بارہ من گفتہ ہمہ حق است پس خبر
منتشر شد تا خلیفہ عبیر الرضی بآئہ رسید

وام کو

وام کرد کہ اورا سخن خودش گیرانیدند و بقتل
رسانیدند و شیوہ از شر او راحت پاشند
مؤلف گوید شیخ نسبت درمید فرقہ صوفیہ
از جملہ غلات مذہب مسلم کل است کہ علاج حلقہ
ایشان است و از کلام حین بن روح برہنہ
مذکور شد کہ ابو جعفر شلمغانی بہ لاک ہو ملک
صلحہ را کہ اول بار عارنماینب السلام
مردم را رو بخود مرقو و بعد از ان ادعای حلول
میکرد بحدیث صحیح باب ادعای ربوبت کہ از کجا

برق کند بزم صلابه چنانکه شیخ ابوالقاسم
چین بن روح کلام شمعانی را در حکایت کسره
هم کلسوم حد بر آن نمود چنانکه گذشت و بدین
بر همین معنی است احتمال نکاح محارم و احتمال
لواط و انقیاب آنها چنانکه سابقا از محمد بن نصیر
و امثال او مذکور شد و از اینم قول است مستحسن
شردن نمل بر روم و نسبت گذارتها و ادون
او و علی ابن طهم را در قفس امیرالمؤمنین علیه السلام
و همچنین مستحسن شردن شمس بر بریز ملایر رومی را

در خصیصه

در خصیصه عمر بختیه او و حاضر کردن ایندک صوم و سپهر
خود را بختیه او تا شام به صحبت او باشند و این
عمل را دلیل بر کمال قابلیت او گرفتن و هر
از امور مذکوره نفر ضروری شرعی است اسلامیت
و نفر ضروری دین کفر است با جماع بینه بالضرورة
و تعجب است از آنهایی چند که صاحبان جنین
مذهب را مدعی میکنند و پرویشیان را
احشیا می کنند و با وجود این ادعای اسلام
نیز می کنند و شیعه که دولایت اهریت میکنند

صلی الله علیه و آله را بخود نسبت میدهند با خروج
این طریقه از قواعد اسلام با بره و تواتر اخبار
تکلمه اظهار علیهم السلام بحسب مغز در کفر انجاعت
چنانکه غیر خضر است بر اهل جنه و از جمله آنها
علاوه حکایات سابقه و توقعات حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه بلعین و تبری
و کفر ایشان چنانکه سبق ذکر یافت صدوق
بسیار معتبر در کتاب عبیون روایت کرده
از امام رضا علیه السلام که فرمودند که من قال

بالتیغ

بالتیغ فهو کافر ثم قال لعن الله الغلاة الا
کانوا یهودا الا کانوا محوسا الا کانوا انصاریا
الا کانوا قدیریة الا کانوا مرجیه الا کانوا صوریة
ثم قال علیه السلام لا تقاعدوهم ولا تقصروا لهم
و ابرؤا منهم بربر الله منهم بعین هر کس تتیغ
قائل شود پس او کافر است بعد از آن فرمودند
خدا لعنت کند غالیان را صاحبان غلورا
که چراغی شدند چراغی بودند چراغی
نشند چراغی انان نشند چراغی جبریه نشند

چرا محیه معتزله نشدند چرا عرویه خوارج نشدند
چرا فرمودند با این جماعت مجالست نکنید
و اینها را تصدیق نکنید و از اینها تبر و بزراری
بجوئید خدا از اینها بر و بزرار کرد و مؤلف
کنند اعظم استام غلاة در این زمان صوفیاند
و عدالت لام علیه السلام نسبت بایشان پیش
از عدالت بسایر کفایت چنانکه از احادیث
مذکوره و توقیعات صاحب الامر علیه السلام
و حکایات حین بن روح معلوم میشود و مراد

از قدریه معتزله مفوضه اند و مراد از مرجیه حریج
اشاعره اند و مراد از عرویه خوارج ندر و اند
که حضرت در این حدیث همگای اینها را فرموده
غلاة و صوفیه ترجیح دادند و ایشان را از هم
آنها بدتر شدند آنجا که فرمودند چرا ایستادند
بر انصاری نشدند تا آنکه کلیت مذکوره پس
موافق اخبار ائمه علیهم السلام فرقه صوفیه در همه
کفر بدتر اند از یهود و نصاری و مجوس و سایر فرق
مذکوره و ایضا در همان کتاب مروری است

که ابواسم جعفر از لام رضا علیه السلام سوال نمود
از حال غلایه و مفوضه پس حضرت جواب دادند
که الغلایه کفار و المفوضه مشرکون من جالسهم
او و اطعمهم او و اکلمهم او و اشر بهم او و اصدلهم
او و زوجهم او و زوج الیهم او و آمنهم او و ائمتهم علی آمانه
او و صدق صدیقهم او و اعانهم بشر کلمه صریح من ولایه
الله و ولایه رسول الله علیه و آله و ولایتنا
بیت النبوت یعنی جماعت غالیان کفارند و
جماعت مفوضه مشرکانند که با ایشان مجامع

همیشه

59
و همیشه کنند یا آمیزش کنند یا هم خوابگاه کنند در
خور و نهها یا نوشیدنیها یا امور صلت و پیوند کنند
با اینها باینکه در مقام دستر حیز ایشان بدید
یا از ایشان قبول کنند یا مزاجه کنند باینکه ایشان
زن بگیرد یا ایشان زن بدهد یا ایشان را در
امانتی امان کرد اند یا سخن ایشان را تصدیق کند
یا معاوضه کند ایشانرا بنصف کلمه پس کسر کلمه
از این افعال را نسبت ایشان بحد آورده اند
میرود از ولایت خداوند عز و جل و از ولایت رسول الله

صیحه الله علیه و آله و از ولایت ما اهدایت
مؤلف گوید چون در عهد ائمه علیهم السلام
بیشتر این زمان فرقه صوفیه که غلاتند درزی
از اسلام خردا و امر نمودند و سبب ایشان را
از خود مرید کشیدند از آنچه از جنس لول ایشان
عاقبت نمودند و با ایشان معاشرت و ستاره میکردند
مثل هم نشین و هم صحبت و هم خوارک و زن و اولاد
که مشغول از همدگر و سایر تعلقات و نیه و این
اعمال بر خلاف قوانین شریعت بود لهذا لام علیه السلام

بجمله تخریب شیعیه از اعمال مذکوره ابومسلم
حضرت را که از اعمال ظلم شیعیه بود منع نمود و از اعمال
مذکوره بر وجهی که منع جمیع شیعیه بود باینکه تصریح
نمودند اول باینکه فرقه مذکوره کفار مشرکند
و علاوه حکم بکفر ایشان چون ایشان در اسلام
خوردان بنظر مردم می آورند و ضعف شیعیه را
فرب میدهند و بکفر مرگند تخریب نمودند
و منع کردند شیعیه را از آمیزش با اینها که سبب
نماند از هم نشین و هم خوارک و هم زن و اولاد

وسایر هشتم مصاحبت بروهر که فرمودند که
اگر کسی بیا از این هشتم آیمزش را با ایشان
بهرورد او ولایت خدا و ولایت پیغمبر صلی
علیه و آله و ولایت ائمه طاهین علیهم السلام
نبردن میرود و هر عالم مستتبع معلوم است که
حنین تا کیدر که لام علیه السلام در اجناس از این
فرقه نموده اند نسبت بهیچ فرقه از سایر فرقی
که اتفاق نیفتاده نه از یهود و نه از نصاری
و نه از مجوس و نه از سایر ملل کفر چه حنین

لیدر

همدیر و حنین و عیدر که بر معاشره با این جماعت
فرموده اند بر معاشره هیچ نوع کافر غیر ایشان
نفرموده اند و جمله تعلیظ لام علیه السلام کفر
اینجماعت را و تعلیظ تحذیر از ایشان است
که چون ایشان مذمبشان بد مذمب است
جمع محرمات است و این مذمب را نهان
میدارند از مسلمان و خود را با این اسلام و
و نمایند و ضعفارشید را با این لباس فریب
میدهند و با اظهار مهر و شناسان و تقوی و

بزمین کار در فراج ایشان دخل میکنند و تدریج
ایشان را میسر میدهند مشتمیات و لذت
همه را در نظر ایشان هموار میکنند چون
این صفیاء غالباً عوام و از قواعد شریعت غافل
و عاقل و بصیرتند بر ایشان مشتبه میکنند که این
علماء از فقیران و لواط و مال مردم عبیرند و
و خفاکی در میان شیراز را جزدادند که پسر ترا
تو را سخن کرده اند جواب داد که نفس ناطقه
آورا ضرر ندارد و محمد بن نصیر که غلام سیاهی

2
بر سر خود کشیده بود گفتند چرا حنی کرد در جواب
داد که این علم بجمله فاعل قضا است و جهت
مفعول نواضع و فروتر است ایشان را میگویند
که علما بجمله ریاست مردمان حلال و حرام را از
داد نموده که وسیله تصرفات در امور مردم
شده باشد جهت ایشان و اولاد در دفع حیرتی
بر کس عوام نیست و چون گفتند ایشان را علم
میفرمانند و مردم حاکم میکنند و عیب ایشان را
بروز میدهند لهذا هر کس را که میخواهند که در

بدهند اول عداوت علماء را در اول او قرار میدهند
تا ایشان را در حکم تحریم محرمات مهتم بدانند
تا سخن ایشان را گوش ندهند و خودشان هرگز و با
که در امر او بکنند فراعمر و مانع نبوده باشد و
از این جهت است که ایشان غالباً با امر اسلام
صحبت و سخن نماند بنا که در امر میکنند چه اگر ایشان
بهر جهت عالیه است دنیا و عداوت سروری
و محاکمت داوران بسیار از فتوای عدالت و
ضروریات دین و ملت و عقالت و سبب

بمن

بستروالت و محبت و هجوم دو آوردت
بلند در حیرتند و تند ویر سیه از تیزویرت
این جماعت فریب میخورند و بادیه ضلالت را
پیش میگیرند و از این جهت است که ایشان همیشه
از علماء کفری استند و نهان از علماء بخوردند با هم
و از باب دول میرسانند و در غایت باطل
چند و غراب چند در نزد ایشان ادعا میکنند
تا بسبب آن ایشان را بخود راه بدهند و حرف
ایشان را گوش بدهند و در مطلبی که آن امر را

تشنه آن فهمیدند امیدوار بر ما بنظر ایشان میاورند
و حیان و امر نمایند که ایشانرا بر حصول این مطلب قدرت
تسلط میباشد تا ایشان را بچسبند و در صورت
خبر گردانند پس کمر را که برد اعیان سلطنت فهمیدند
از پیچیدند که سلطنت بتو مشرف میشود و بر تو
قرار میگردد بلکه میگوید من وارد در و ختم میدام
که بهر علت تو را باین مطلب میرسانم همه بجهت
همین است که باین تدویرات در دل او جا کند
و از او نماند بابت آورد و زهر مار کند آن بچاره

غافلند

غافلند از اینکه که این شخص که چنین ادعا میبرد
میکند تا آن بجهت خود پیدا کردن که از اینها همه آسان
تر است چرا بجهت آن محتاج است باین همه تکیه
لابه کمر و سابقانند کور شد که طلاع میسر است
نوحتر نوشت بطنه اینکه او نیز از جمله بندگان
که تدویرات او را او کار میکنند و فریب او را
میخورد تا اینکه ابوسهر نوشته او را در مجلس
میخواند مضمون که مردم کرده بود تا آخر اولم را
بروز که تا بقتل او منجرب شد چنانکه گذشت

چون ابوسهر نو کجتر از معارف شیوه و عارفان و قواعد
شرعیست بود دانست این سخنان او بر خلاف
قاعده شرع است فریب او را نخورده از راهی
حجاب او را نوشت که او فهمید که این شخصی
تذکره را او فهمد و فریب او را نخورد و از نیت
که بسیار از شدت طایب با عموم معاشره که نسبت به
صفت از نبردگان ایشان از دست میدهد تعبیری
در عقیده ایشان بهم نمیرسد و از قواعد شرعیست
بیرون میروند هر گاه این ضعیفان نیز اصول دین

خود

سخن را از دلیر در است فهمیده باشند و معرفت
بدین خود داشته باشند فریب اینها را نخورند
لیکن این چهارگانه در بزرگی تکلیف مشغول تحصیل
و مرمت دنیا می شوند از اصول دین غافل و از
قواعد شرع بی بهره میمانند از این جهت هر یک
از بزرگ و شقا لها توقع در دین ایشان نکنند
اگر نه این بود که الطاف خاصه الهیه شامل
حال ایشان هست اگر از این ضعیفان این
کاشتهگان در بین ملت است از شیوه که در مکرر

لیکن چون بر این طریق غرآ و ملت بمضا اظہار
عن الشمس فی وسط السماء است و ولاد اہل بیت
علیہم السلام حجاب است از تلبیسات الیسی از
شیر کہ نمزواتند برون کنند مگر کسانہ زاکہ
ستوب خذلان شدہ باشند بانیکہ لطفہ او
مغیر باشد یا بچہا در چہ کہ امر او را فاش
کرده باشند مخوف بالہ من الضلال العظیم وہم
ہی الطوار را از علما بہمان میدارند کہ عبادت
کار ایشان را بمروم معلوم کنند چنانکہ سابقا
مذکورند

مذکور شد کہ ابو جعفر شلمغانی مردم نیرب نظام را
فریب داده بود و مذہب حلول را در ولایت
ایشان جا داده بود و سفارش کرده بود کہ این
از جملہ اسرار است نباید کہ بر او مطلع شود تا
اعمال او بچہیں بن روح مانہ صاحب الام علیہ
رسید و معلوم شد و از حضرت توحیح بلعن
او و لعن نظر او را از زمین لعن منصر حلاج
و محمد بن نصیر و سایر ملاحدہ زمان غیبت
صغیر بر آمد و از خلیفہ حکم بقبر ایشان شد

و همیشه از شر ایشان خلاص شد ^{و جناب} ^{تفصیل}
گذشت اما جواب از هر یک از شبهات گذشت
علاوه آنکه پس گوئیم جواب از شبهه حدیث
و از آنکه لایق بد خدا بخت و امثال آن نظر تحقیق
سابق جواب آسان شد چه جناب احدیست
که در ازل عالم بود آنچه این ولد زنا با قطع
نظار از ولادت زنا در در تکلیف بقدرت
و حشمت خود عدا عالما مبشره و بعد خواهد آورد
و هشتم نوامیر و زواج که از جانب خدا تعالی

بیش

نسبت با و واقع می شود بواسطه عفا که جهت
منع را بنظر او می آورد و بواسطه مغفرت که جهت
متعدده حجت بر او تمام میکنند و او را از اقام
بر قبایح هشتم منع باز میدارند و همچنین اوصیای
پیغمبران و نواب ایشان و علما در اطراف عالم
و صلحا از باب نفی از منکر او را منع میکنند و او
دست و فهمیده یکبار بر کنار گذشت و هشتم
خبر خواهیها خدا تعالی را رد نموده از راه عناد
و طجاج مخالفت خدا و رسول را بدوین جهت

همشیا میکنند پس فدا میآید که او را چنان بنده داشت
که هیچ قسم را از بر بهشت رفتن نمیشود هر گاه
پدر و مادر او را بجهت خدای که ایشان نیز بقیات
اعمال خود مستوجب آن شده اند منع قهر کرده
و از فعلی قبیح بجز باز نداشتند بخود واکندارد
و در آنکه این ایشان همشیا رخصوا بعدم اذن
بکه مانع بلیغ چنانکه مذکور شد اقدام کنند
بر فعل زنا و بسزا کردار خود رسیده باشند و بجهت
آن شخص موصوف نیز بسبب اعمالی که سابق مذکور

شد بدن از لطف زنا منع شده باشد
اقسام طینت همین است خلاف حکمت از حکیم
عنا الاطلاق سر سزده است و خروج از قیام
عدالت اتفاق نیفتاده چنانکه در بیان خود
طینت بمقتضی گذشت چه بهشت ها بر نفس
طیبه است و اهل جنات را در آن غنای بسیار
و این شخص چون بعلم و حشیا رخصوا بعدم اذن
لجاج ما بوسا یطحق تا منزل جهنم را بجهت خود
گزید و حشیا رخصوا لا بد بدن او را از خیرین باید

بنام زندگیاقت منزل جهنم را داشته باشد پس
بنا بر این ولد زادن او تابع عمل اختیار او
خواهد بود و منافاة با قواعد عدلیه ندارد و
جواب از اخبار طاعت معلوم شد در ضمن تحقیق
مضمون خبر سابق که خلقت از علیین و بحین
تابع طاعت و معصیت است با اینکه از تاثیر
سپت در طاعت و معصیت عارضند و
صاحب خلقت از بحین همیشه متمکن از طاعت
و صاحب بدن علیین متمکن از معصیت است

و از همین

59
و از همین جهت رفع شبهه میوه از امثال آیات
متشابه مشرولقد و انا جهنم الخ که وجه ثالث است
از جهات شبهه چنانکه اشاره شد بعین رکاب
ممودیم بجهت جهنم بسیار از جن و انس را که در آنجا
دلها در جهنم است که در فهمیدن اشیاء و عقاب
امور خود بکار نمی برند و ایشان را چشمها در آنجا
که در مشاهده عجایب صنعت خدا در عالم
بجهت عبرت گرفتن بکار نمی برند و ایشان را
کوشها در جهنم است که در شنیدن کلمات حق

کار نمیزند و جواب از این شبهه بدو وجه دیگر
اینست اول اینکه لام پنجم لام معترضه است
مشترک لام له و اللوات و ابواللوات پس حاصل
معنی کلام آنست که ایجاد نمودیم از جن و انس
بسیار بسیار را که عاقبت ایشان غمناکتر
بیشتر بهتر افعال شنیعه که از ایشان بسیار
ایشان سر میزند و این معنی منافاة با قواعد شریعت
ندارد چه جناب احدیت جز داده است از علم
خدا بخواقت امور ایشان چنانکه خبر داده از
عاقبت

70 عاقبت کار اینست که دوازده کسی اند
در چگونه جابر از ایشان منزل دارند و چنانکه خبر
داده از عاقبت کار بسیار از اینها و او صلی
و اتباع ایشان و از منازل ایشان و دلیل
بر این معنی است اینکه کلام در مقام ذم ایجاب
بقرینه لوم قلوب لا یفقهون بها تا اول
چه استحقاق جهنم را معلوم نموده کلمات است
که دلها بایشان کرامت فرموده است بجهت
فهم عواقب امور و ایشان آنها را در فهمیدن

بکار نمبرند و چشمها بایشان وارد بجهت دیدن
اما قدرت و عبرت گرفتن و ایشان باین
عقل کردند و گوشها بایشان وارد بجهت شنیدن
کلمات حق و متن در و ادون بمقتضای آن ایشان
چنان کردند چون هلاکت ایشانرا معلوم بایست
صفاقت و نمیمه احشایه ایشان کرده معلوم است
که اینی خبر که از ایشان داده یعنی بر علم بانی
بگرداننا شایسته ایشانست تا آنکه لام
بجهت تعلیل و مجاز استعمال شده و وجه تجویز آنکه

چون ایشانرا بر فعد قبایح با علم و در چشمها
مصرودید بمرتب که گویا ایشانرا بر فعد قبایح
و بجهت همان ایجا و نموده اند و گویا بجهت همین
ایشانرا خلق کرده اند از انچه در مقام
مبالغه کرد در ایشانرا تشبیه نموده بگردانگی
که شایع افعال حیوان و خلق او باشد که
احشایه ترک آنها را انداخته باشد منتهی
که نیکه احدی بنا بر خلقت ایشان بجهت همین
رغبت قرار داده شده باشد پس لفظ مشبه را

در باب استعاره در شبه استعمال نموده پس
تشبیه مرکب مرکب واقع شده پس کلام بروح
استعاره تشبیه واقع شده که از بهترین و مجربین
اقسام استعاره است و این وجه اخیر که محل
کلام است بر مجاز و استعاره و را که آیات موعظه
جبر و سلب حسد جارر میوه مثلا در کریمه و فضل
الله الطالین و یغیر الله ما یشاء و کریمه و من
یضلل الله فلن یجد له ولیا مرشد او امثال آنها
که مرکب از جمله آیات تشابهات و ظهور در جبر

دارند وجه مجوز است که چون جناب حضرت
این اشخاص موصوف را در حال حشیا با علم
بفج قبایح و عیب و طریق ضلالت و با قدر
بزرگ آنها بر حشیا و طریق ضلالت و از کما
افعال قبیحه و عدم التفات سخنان آنها
و اوصیاء و منع علما مصر وید مبرته که این همه
وسایط با این همه اهتمام که بیچ قسم ایشان
مزنو آند در هنر که که طریق ضلالت و افعال
قبیحه را دست بردارند که کوی ایشان خدا می

مجموعه محمول بر ضلالت و بر افعال شنبه
ساخته پس در این صورت تشبیه نمود احوال و افعال
ایشان را با احوال و افعال کسی که او را معاذ الله
جناب الله تعالی بر طریق ضلالت و بر افعال مستحق
خلقت نموده که گویا چشمی را ترک آنها را ندارد
و گویا نمی تواند که دست از طریق لغت یا لغت
یا از طریق به دور یا بفران بردارد پس در مقام چنین
تشبیه اطلاق الفاظ مذکوره از کلمات مستحسنه
اهل بلاغت و شیوع استعمال آن در میان اهل
عرف

عرف متداول بدون مقصور در معنی خاصه تو کسر
بشریب مخمور یعنی که نمی توان او را راضی
نمود که دست بکشد و ترک کند میگوید در مقام
مبالغه در اصرار او بر بدی که فلان شخص را جدا می کند
بجمله شراب خوردن ایجاد کرده و بپایر که مصرع
بظلم و عدوان و یعنی که هیچ قسم نمی توان
او را راضی نمود که ظلم را دست بردارد میگوید
که فلان کسی را خلقش بر ظلم شده و ازین
قبیل سخنان بحسب عرف شایع و مستحسن شده

میوه و چگونه فرشتو علی این قسم کلمات بر حقیقت
آنها بار کجی سبق ذکر یافت از لزوم استناد
قیاس بخالق عالمهای که عقول عقلا بالبدیهه
حاکم است بر طایان آن چنانکه گذشت تا آنکه
جناب حق تعالی مردمان را بجهت بهشت آفریده
و بهشت را بجهت ایشان آفریده و ایشان را در بهشت
براست از پدر و مادر ایشان بلکه هر بابی پدر
و مادر نوعی است از پدر یا بنهار او که بجهت این
ترقی داده که او را بجد کمال و تدبیر امور

4
دینا و آخرت خود برسانند پس چگونه ایشان را
جبر بر فعل قبیح میدارد تا ایشان را بجهنم
ببرد با اینکه از جمله آیات محکمات کرمیه
ولا یضر لعیاده الکفر بغير رضی نیتوه و مریسند
بجهت بندار خود کافر شدن را و ایضا از جمله
آیات محکمات در باب منع از شرک اینکه
اشرف انبیا را مخاطب میسازد و مراد مبالغه
در منع مردمان است که لکن شرک لم یحیطین
عقلکم و لکن من موم انما سیرین بغير ان شرک

قرار بد هر کتبه خدار تو را هرگز نبه البته باطل میگویند عملها
تو و پیشتر از جمله زبان کاران علی که در نزد جناب
حق تعالی در مرتبه ارفع است که بگفته صرف مردمان
زبان علی شریف همزمان چنین خطاب با خست
میفرماید که عظم و قبح آنرا با بلیغ و جوه نظر خلق
آورده باشد که در از جبار و انقلاع مردمان
از آن عمل تا نیر شتر و شسته باشد با چنین اراد
که او در هدایت نمودن و براه آوردن مردمان
دارد که بچنین تدبیرات خلق را هدایت میطلبید

طیور

طیور مشغول که پیش از اجراء عمل شایسته و او را در
مستوجب جهنم رفتن شوند و ایضا جناب علی
وصف نموده قرآن را با سوره فرموده آیات
محکمات این ام الكتاب و فی کتاب
فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تأمرهم
ابتغاء الفتنه و ابتغاء تاويله ظاهر است
که خدایتا قرآن را فرموده است که بعضی آیات آن
محکمات است که مراد از آنها واضح است و آنها را
کتابند و آیات چند دیگر متشابهاست

5

بیشتر از آنکه از آنها غیر واضح است پس اینست که در
این کتابان که با آنها قضا است متابعت میکنند
تفاوت را که در جهت فریب دادن مردم و بجهت
اینکه در این کتابها با غرض فاسده خود
پس اینست که در این کتابها که محکمت است
در جهت توضیح دلالت و ظاهر معنی که هیچگونه شبهه
در آنها ندارد و هیچگونه تاویل قبول نمیکند
از آنرا محکمت نامیده و احکام شریعت اسلام
در اصول و فروع با براهین بر آنست که هیچکس را

بسیار

بسیار به احتیاج تمسک متشابهات نیست و
آیات دیگر متشابهات اند معنی مراد از آنها را
فهمیدن توقف دارد بر بیان موصوم و در آن
مربطانند فهمید که بحسب ظاهر دلالت دارند
بر معانی چند که با قواعده دین اسلام موافقت
ندارد و اکثر مذاهب باطله که عبارت است
از یهود و مسلمانان از فرق اسلام معتقدی بر آنست
و متابعت آیت متشابهات است که هر یک
از آنها با غوار ابلیس لعین بعضی از این آیات را

مستحق تحسین است و مذموب باطل است بسیار نموده
باریکه مدارش است حجت بر او تمام کرده که احکام
دین او را از آیت محکمات و از خصوص نبویه
صداقت علی و آنکه در زبانان فاطمه اطهرین
بر او حکوم کرده بر وجهی که او را محسوس میگوید عذری
بانه نبوده در حدیث تشابهات خصوصاً بعد از آن
که حجت و امامت ائمه را که شریکان قرآن و
ترجمان آنند در روز عذیر و در سایر مواضع
بمردم روشن تر از آفتاب کرده اند بود

که

7
که بر جمع ایشان معترضات است روشن شود
در دین بالمره رفع و مرشد با ائمه نفس قرابت
بر منع متابعت آیت تشابهات چنانکه
فرموده که و اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون
ما تشابه منه اتباع الفتنه و ایضا تأویل یعنی
آن که نیکه در دلها ایشان شک و نفاق است
پس ایشان متابعت میکنند اگر تشابه
از آن قرآن بکند فتنه جوئی و بجهت ائمه نباشند
تا ویر کنند آنرا موافق اغراض و شده و اولاً

باطل خود بیانات محکمت را اوضوح و جلای
در دلالت آنهاست که این کس را حق بر حق
میکنند که راه تاوید بغیر حق از او منته است
پس اصحاب اغرافی فاسده بجهت کفایت غرض محسبند
چیز را که بتوانند بطلب خود آشنا سازند نظیر
اینست اینکه بعضی اشخاص مطلب دارند و میخواهند
که بطلب هر شرع آنرا مرتب سازند هر چند بطلان
شرع باشد میگردند در میان علی کس را میجویند
که بتوانند بر شوه یا رشخند را و رایج خود نموده

بدخواه

بدخواه او فتور دهد یا حکم کند تا آن کس را
مستند خود کند و از مضار غرض خود بپایند
این عمل بر او حرام است و خود او میداند که
رفشار او باطل و خلاف شرع است و در غرض
مستک آیات قشایه نیز میداند که چنانست
که از محکمت فهمیده شده و کس بیکه خالی
از غرض و مرض میباشند بر عمل با نهند و میداند
که او بر خلاف حق و از جهت امضای غرض خود
آن را چسبیده است و اگر کس باشد که بمناجبت

سلف خود بسیار متابعت تشابهات کرده
باشند با تمام و حجت بر او عالی میوه که بر حلاقت
حیات و جناب احدیت حق را بنظر او میاورد
تا تحت بر او تمام شود و در قیامت او را عذری
نماند اگر کسی گوید که حکمت چه بود در انزال
آیات تشابهات که متمم اهدی ضلال شده
خلق بسیار را نشأ هلاکت شود چه ضرر بود
در اینکه هیچ آیت محکمات باشد و محکمی در امرین
بشهره نشیند جواب گوئیم که از جمله حکمتها و معجزات

یا

یک امتحان مردمان است که منافق را از مخلص تمیز
میدهد چه محکمت را در نمودن و حسدن
بمشابهات نشانه مرضی است چنانکه تکلیف
بهمین وجهت بر مردم قرار داد و پیش را بهین جهت
در میان مردم را بمنوع و امانت و اوصیای اهل
جهت بر انکساف و امر معروف و نهی منکر
بهمین جهت قرار دادند چه اطاعت حقیقا
در عمل تکلیف بمقتضای امور مذکور است و
معصیت او در ترک عمل بمقتضای آنهاست

و اگر ایس بر لبه منافق نفاق خود را در دل
نگاه میداشت و بردت او با برکشید و با نفاق
مضمر در دل توقع بهشت رفتن از خدا می نمود
از بکر و عمر هر گاه در حیات جناب رسول
صلی الله علیه و آله فوت میشدند چون چری
از نفاق بردت ایشان جا بر نرفته بعد توقع
بهشت رفتن از خدا میکردند با آن نفاق که
عذارت را از ایشان خرد داشت و با آن نفوس
خسته که ایشان را بعد پس بر عذارت و واجب بود

که ایشان

که ایشان را او امستگند از بیایات ما بعد از
وفات جناب خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله
ایشان مکلف شوند با طاعت عیسی بن مریم
علیه السلام و ایشان را قدرت بر مخالفت
و اطاعت همیاری از ایشان بخواهد تا مصرا
قلوب ایشان بردت ایشان جا بر نرفته
من ملک عن بنیه و محی من حی عن بنیه و اگر
عذارت حضرت آدم را از کجا و نمیکرد و سپس را
کلیف سجده او نمیکرد و ایس منور هم در ظاهر

مقدس و در میان ملائکه عبادت مشغول بواجبات
که خدا را تعالی از وجود داشت پس اگر خدا را تعالی
آیات تشابهات را در قرآن قرار نمیداد
خلق مکلف نمیشدند که معجزات را از اهل عصمت
علیهم السلام سوال کنند و ایشان مخالف
اهل عصمت علیهم السلام صادر نمیشد و ایشان
با نفاقی که خداوند ایشان خرد داشت اوعای
اخلاص و ایمان و توقع لاهت رفتن میکردند
و ایضا اهل ضلال قلبا اهل ضلال بودند لیکن
بکلمه

بجهت عدم مستحکم جرات اظهار نمیکردند و نفاق
قلبی ایشان بر ایشان جابر نمیشد چنانکه در
نقل خلق آدم بجهت ابله کذب است پس است
آیات تشابهات نازل شود تا نفاق اهل ضلال
بر ایشان جابر شود یا اینکه نفاق را از دل بر
کرده ایمان و اخلاص را از ایشان بکنند و ایضا
اگر این آیات بر وجه ایشان ممکن از وجود قیامتی
که مرتکب شدند نمیشدند پس شرط تکلیف بجای
نیامده بود چه باید انگیس متمکن از فعل صبیح باشد

در مجبه اطاعت الله تعالى آنگاه که ترک کند و باید
ممكن از ترک اطاعت و فعل مخالف باشد
در این هنگام که فعل اطاعت و ترک معصیت
یا عکس آنرا اختیار میکنند مستوجب ثواب یا
عقاب میشود و با جمله آیات تشابهات از جمله
طرق امتحان و از سبب ممکن و اختیار در عمل
تکلیف و مثل آنها در شریعت بسیار است از قبیل
محرمات که با احتمال بسیار از آنها بر لذتها مراد
مکلف یا اجتناب از آنها نموده و مثل بسیاری

از امور را

از امور را واجب یا اینکه در فعل آنها مشقت
و شواهر میباشد و مراد ما از تکلیف نفسی آنجا
نموده تا در ضمن این تکلیفات یا با صدق اعمال
اختیار میکنند اهلیت همیشه را بهم میسازند
یا تکلیف بخلاف خواهش نفس بر وضعیت
دارد عدا مخالفه میکنند و کفر او بر دست او
جاری میشود عذر او نزد خدا منقطع میشود و نقایص
شرع مستوجب منزل جهنم میشود چنانکه صریح
آیه است که میفرماید حسب الناس ان یتروا

ان يقولوا امنا وهم لا يفتنوننا لعيرنا كان
گويند مردمان که ارشيان دست بردارند بهمان
که گفتند ما ايمان آورده ايم و ديگر ارشيان را
گفتند با اينکه تحقيق امتحان كرديم كسان را
که پيش ارشيان بودند و اينها فرموده كه لم يميز الله
انجيلت من الطيب يعني امتحان ميكند خلق را
تا ممتاز كند و اين حديث را از طيب چه حديث
جبار طيبين است و اهدى خباثت را در آن منزل
نميشد پس مشابهات را مشكل نظر ما آورده

و مردما

3
و مردما بر عمر بطواهر آنها تكدير نموده و مشك
بطواهر آنها و از محكمات هر زمان فهماننده
و تكليف كرده باذعان بحقيقت نزول آنها
و بوجوب رجوع در فهم معضلاتها بقرآن اهل
الذکر عليهم السلام و بمنع مردمان از اعتقاد
طواهر آنها و رخصت داده در تمتع تلاوت
آنها و عبرت گرفتن از اعجاز آنها و الحاصل
چون مقصود خداست تا از خلق عبادت بروج
اخلاص است چنانکه فرموده و ما امروا الا ليعبدوا الله

مخلصین که الدین یعنی مامور شده اند مگر با اینکه
عبادت کنند آنهم تقاریر در حالتیکه خالص گشته باشند
دین را برابر او یعنی عبادت و دین دار را مخصوص
با و کرده اند که غیر او را در عبادت مدخلیت
ندهند و منظور ندارند چنانکه در آیه دیگر فرموده
که و اخلصوا دینهم الله یعنی خود را بجماعت خالص
که دین خود را خالص گردانند برابر خدا مراد است
که در عبادت حصصا غیر او را منظور ندارند
مثل اعمالی که از مشرک سر میزند یا بر وجه نفاق و ریا

84
و سمع و سایر اغراضی فاسده واقع می شود و این
معنی اشاره شد بجهت استفاد از تقدیم معبود
در کرمه ای که بعد و این است یعنی غیر تراویس
عبادت میکنیم و تراویس معین و یا ویر میکنیم
یعنی غیر تو را در عبادت دخیل نمیکریم و غیر
تو را در معاونت خود مدخلیت نمیدهم پس
چون ثابت و معلوم شد که عبادت مقصود
جناب حصصا عبادت بر وجه اخلاص و تخیر
اغیار و اغراض است و خلق را در اختیار

اخلاص و تخیه اعیار و تبریر از اغراض فاسده
و در ابراز ما فی الضمیر بر تقدیر فساد مضمرات
مراتب متفاوت و اراء متباین و حالات
مختلف است که هر نفس از ضمیر رفتار متاثر و حتی
بر میگردند و دیگر بنوعی از سلوک التفات
بیرمان میکنند و دیگر با مثل این رفتار امری
قلبیه بروز میدهند و عذرا او در نزد خداوند تعالی
منقطع میخورد مثل اشخاصی که با ائمه موصوئین
صلوات الله علیهم تسبیح در می آمدند و نوعی از
سنگاه

سخنان بر راه می آمدند و حتی را از حسیار میگردند
و دیگر بنوعی دیگر از فرستار نفاق او بر در میگردند
از آنچه در حجاب الله جل جلاله خلق را با یکجا و مختلف
تکلیفات فرموده و آیات مشابیه قسم از آن
امور است که ابتلا در خلق با آنها واقع شده
و ظهور مدهایت و ضلالت جمیع موقوف است
بر تعلیق تکلیف بر آنها چنانکه ظهور مدهایت
جمیع نیکیان در عالم ذر و در اینجا نیز تعلق بعضی
از تکالیف حاصل گرفته بود و چنانکه ظهور

۵
۳۵

ضلالت اطمینان تعلق داشت بکلیف نمون
 اول سجده نمودنش بر حضرت علیه السلام
 و همچنین است سایر تکالیف نسبت بسایر
 مردم که مقتضای عمر نمون بر طبق آنجا هست
 بظهور میرسد و در عمر بخلاف آنجا ضلالت
 پیدا و هویدا می شود و آنکه بیدار شدن ^{مستقیم} از خواب

	U. 1000
Klass	6. 1000
Year	No.
E.	No. 1000